

پیوست بخش دوم (۲) افسانه فوریم (داستانِ استر و مردخای)

داستان استر و مردخای در یک سوره تورات به نام «کتابِ استر» آمده، و گفته شده که در زمان خشیارشا اتفاق افتاده است. ناقلان این داستان انبیای یهود بوده‌اند که در زمانی از سده دوم پم وارد تورات کرده‌اند تا یک داستان تاریخی دینی قوم یهود موسوم به «فوریم» را جاودانه سازند؛ داستانی که از زمانهای دورتر در خاطره قومی آنها به نحو مبهمی مانده بوده ولی حقیقتش در زمان نگارشش برایشان معلوم نبوده است و به نحوی که خواهیم خواند بازنویسی کرده‌اند.

این داستان را پائین‌تر از روی تورات خواهیم خواند، ولی پیش از خواندن آن خواهیم کوشید که منشأ داستان را بیابیم. به نظر می‌رسد که اصل این داستان مربوط به شورشی باشد که در سال ۴۱۰ پم در مصر بر ضد اسرائیلیان جزیره «یب» (اکنون جزیره الفیله) به راه افتاد. در این جزیره یک جماعت بزرگ یهودی از زمان فرعونان جاگیر بودند؛ جماعتی که شاید پس از تخریب اورشلیم در سده هفتم پم به دست نبوخذنصر بابلی به مصر پناهنده شده بودند. شاید هم از بقایای اسرائیلیان قدیم مصر بودند که همچنان در مصر ماندگار شده بودند. آنها برای خودشان جامعه‌ئی مجزا تشکیل داده بودند و شهر نسبتاً بزرگی داشتند. وقتی مصر در زمان کام‌بوجیه ضمیمه ایران شد این یهودیان مصری - به عنوان بخشی از رعایای فرعون مصر - دارای زندگی رضایتبخشی بودند، و معبد خاص خودشان را داشتند.

داریوش دوم ضمن یک سلسله اصلاحات که در کشورهای شاهنشاهی انجام داد، در سال ۴۱۹ پم ضمن فرمانی به متولیان معبد یهودان مصر دستور فرستاد که مجموعه قوانینی که عزرا در سرزمین اصلی اسرائیل به دستور او وضع کرده است را در میان خودشان مجرا بدارند و مراسم عید فصح را بر طبق قوانین عزرا انجام دهند. اجازه نوسازی معبدشان با هزینه خزانه شهریار مصر نیز همراه این دستور فرستاده شد. این دستور در میان یهودان جزیره خوانده شد و شور و اشتیاقی در آنها پدید آورد.^۱

ولی آنها پس از آنکه معبدشان را نوسازی کردند، با سوء استفاده از آزادیهایی که چتر حمایت شاهنشاهی برای ادیان و عقاید ایجاد کرده بود دست به اقداماتی از قبیل قربانی کردن

گاو در معبدشان زدند که توهین به مقدسات مصریان به شمار می‌رفت، و کاهنان مصری را برضد آنها برانگیخت.

در این زمان افسری به نام وی‌دَرَنه سپهسالار و فرماندار جنوب مصر بود، و اَرشامَه هخامنشی شهریاری کل مصر را داشت. ارشامه در سال ۴۱۱ برای دادن گزارش روانهٔ ایران شد، و امر سرپرستی مصر به وی‌دَرَنه سپرده شد. پسر وی‌دَرَنه که نامش را یهودانِ مصر «نَفایان» نوشته‌اند (و ما شکل درستش را نمی‌دانیم) جانشین پدر در جنوب مصر شد. به‌زودی کاهنان جنوب مصر سربازان مصری زیر فرمان نفایان را به اعتراض قربانی کردن گاو در معبد یهودان برضد یهودان شوراندند. از آنجا که قوانین ایران - به‌خاطر مراعات مقدسات مصریها - قربانی کردن گاو در مصر را ممنوع اعلام داشته بود و یهودان با آن عملشان قانون ایران را نقض کرده بودند، نفایان نیز گویا با این شورش موافق بود. معبدی که مردم جزیره در زمان آخرین فرعونان مصر و پیش از لشکرکشی کام‌بوجیه به مصر در جزیره ساخته و در زمان داریوش دوم نوسازی کرده بودند توسط شورشیان ویران و با خاک یکسان شد، و گنجینهٔ آن به‌تاراج رفت. یهودان با زنان و فرزندان‌شان پلاس پوشیدند و سوگوار نشستند و روزه گرفتند و از خدایشان تقاضا کردند که دشمنانشان را نابود کند؛ و با نوشتن شکوائیه‌ئی نزد فرمانداران اسرائیلی شهرهای اورشلیم و سامره - در فلسطین - دادخواهی کردند و به‌آنها اطلاع دادند که این معبد در زمان قدیم ساخته شده بوده و کام‌بوجیه وقتی مصر را گرفته حرمت آنرا حفظ کرده است، و از آنها تقاضا کردند که برای بازسازی معبد ویران‌شده وساطت و اقدام کنند. ولی یهودان سامره و اورشلیم با یهودان مصر میانهٔ خوبی نداشتند. پاسخی که از اورشلیم و سامره به‌آنها رسید آن بود که نزد ارشامَه - شهریار مصر - دادخواهی کنند، و از آن‌پس نیز از قربانی کردن گاو خودداری ورزند. پلاس پوشی و روزه‌داری و زاری یهودان به‌درگاه خدایشان ادامه یافت. نفرین آنها متوجه وی‌دَرنه بود که می‌پنداشتند محرک این شورش بوده زیرا با قربانی کردن گاو و گوسفند مخالف بوده، و پسرش با اشارهٔ او مرتکب این جنایت شده است. جمع بزرگی از آنها به‌سوی پایتخت جنوب مصر - تبس - به‌را افتادند و در کنار دروازهٔ شهر بست نشستند. این اقدام آنها شورش تلقی شد، و همه‌شان به‌اتهام برهم زدن نظم عمومی بازداشت و زندانی شدند. در دنبال گزارش که نشانهٔ خشم شدید یهودان مصر از شهریار ایرانی به‌خاطر بازداشت و زندانی کردن شورشیان است، می‌خوانیم که خدای اسرائیل لابه‌های مظلومان را شنید و وی‌دَرنه را مورد غضب قرار داد، پی‌پای وی‌دَرنه را سگهای هار دریدند، و همهٔ کسانی که در ویران کردن معبد خدای اسرائیل شرکت کرده بودند به‌خواست

خدای اسرائیلیان کشتار شدند.^۱

معلوم نیست که کشتار «دشمنان اسرائیل» چه گونه صورت گرفت، ولی می‌توان پنداشت که ارشامه وقتی به مصر برگشت بازداشتی‌های اسرائیل هنوز در زندان و در بیم کشتار بودند، و او آنها را آزاد کرد، و مسیبان تخریب معبد را کیفر داد. اما کیفرهای شدید مسیبان مصری واقعه که عمده کاهنان بودند برای ایران گران تمام شد، زیرا همینکه خبر درگذشت داریوش دوم به مصر رسید - چنانکه بالاتر دیدیم - مصریان وارد شورش ضد ایرانی شدند. اردشیر دوم نیز همراه با آن گرفتار شورش کوروش کهتر شد و امکان نیافت که به موقع برای آرام کردن مصر اقدام کند، و مصر - چنانکه دیدیم - از اطاعت ایران بیرون شد. فرعونان جدید مصر که به یاری سربازان یهودی نیاز داشتند، همچون نیاکان دیرینه‌شان با یهودان نیک‌رفتاری کردند. اسنادی که از این دوره در جزیره بازمانده است نشان می‌دهد که یهودان به فرعون وفادار بوده و زندگی عادی داشته‌اند.^۲

چنانکه می‌بینیم، زندگی یهودان مصر به دنبال این شورش ضد یهودی در خطر جدی قرار گرفت و بسیاری از آنها به زندان افتادند و بیم کشته شدنشان می‌رفت. به زودی شورش مصریان بر ضرر سلطه ایران آغاز شد که به احیای سلطنت فرعونی انجامید. پس آن کشتاری که یهودان خبرش را داده‌اند می‌بایست که در ارتباط با شورش مصریان تفسیر کرد. شاید یهودان نیز در این شورش با مدعی فرعونی همکاری کرده باشند، یعنی سربازان و ساز و برگ پادگان یب را در اختیار او قرار داده باشند و به این وسیله توانسته‌اند که از کسانی که شورشیان یهودی را بازداشت و زندانی کرده بودند انتقام بگیرند.

داستان تورات کنونی که رخداد بزرگ تصمیم به کشتار یهودان را به پایتخت ایران و زمان خشیارشا برده است، می‌گوید که قرار شده بود یهودان را کشتار همگانی کنند؛ ولی خدا به داد یهودان رسید و دشمنانشان کشته شدند و یهودان از خطر رهیدند.

یعنی، یهودان اورشلیم در سده‌های بعدی در تورات خودشان داستان این یهودی‌ستیزی را مربوط به دوران خشیارشا دانستند که در پایتخت ایران اتفاق افتاده است، و داستان استرو مردخای را ابداع کردند. در این داستان گفته شده که وزیر بزرگ خشیارشا که «هامان ابن همداتا اجاجی» بود محرک اصلی برای صدور دستور کشتار همگانی یهودان سراسر کشورهای تابع شاهنشاهی ایران بود.

۱ - بنگر همان: ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۷.

۲ - همان: ۵۰۸.

قبیلهٔ اجاج از قبایل کهن فلسطین بوده است، و یهودیانی که به فلسطین کوچیده بودند مدتهای درازی با آنها درگیری داشته‌اند. در تورات گفته شده که «اجاج» از عمالیق بودند (یعنی مردان درشت‌اندام). در کتاب سموئیل (۸/۱۵) از شاه عمالیق نیز با همین نام «اجاج» یاد شده است. پس هامان ابن همداتا اجاجی از همین قبیله و کنعانی (آرامی‌تبار) بوده است. چه بسا که محرک کاهنان مصری برای ویران کردن معبد یهودان در جزیرهٔ یب به اتهام قربانی کردن گاو در معبدشان همین هامان بوده است که امید داشته به این وسیله یهودان را برانگیخته کند و به کشتن دهد و کین دیرینه‌اش که از زمان نیاکانش با خود می‌کشیده را از آنها بگیرد. داستان یهودی‌ستیزی این هامان اجاجی کاملاً قابل توجیه است، زیرا اجاجی‌ها - بنابر داستانهای تورات - از قدیم با اسرائیلی‌ها دشمن بوده و جنگها با یکدیگر داشته‌اند. شاید او یکی از بلندپایگان آرامی‌تبار در دستگاه شهریاری مصر بوده است؛ زیرا چنانکه می‌دانم هم یونانیها در آن دستگاه بودند هم آرامیها و هم مصریها. در این زمینه نامهای بسیاری از آرامیان در سده‌های پنجم و چهارم برای ما مانده که در مصر سکونت داشته‌اند. در گورستان آرامیها در مصر - که شماری از آنها در سدهٔ حاضر شکافته و مطالعه شده است - نامهای ایرانی همچون بَعَه داتَه نیز دیده می‌شود، ولی نام پدر و پدر بزرگشان آرامی است، و نشانهای قومی و دینی سرزمینهای بومی خودشان در کنارشان دفن شده است، و این نشان از آن دارد که پسر در نسلهای بعدی نام ایرانی داشته.^۱

به‌هر حال، هامان اجاجی یک آرامی‌تبار خالص بوده، و بی‌شک در مصر می‌زیسته، ولی در داستان تورات کنونی تبدیل به وزیر خشیارشا شده است. در قرآن گفته شده که «هامان» وزیر فرعون مصر و دشمن بنی اسرائیل بود. این سخن نیز می‌بایست که ریشه در داستانهای بخشی دیگر از یهودان داشته باشد که تورات دیگری داشته‌اند. به نظر می‌رسد که یهودان حجاز تا اوائل سدهٔ هفتم مسیحی بنابر داستانهای تورات خودشان اصل داستان جزیرهٔ یب را به‌نحو مبهمی به‌یاد داشتند که در مصر اتفاق افتاده بوده. چنانکه می‌دانیم، داستان موسی و انبیای بنی اسرائیل در قرآن با آنچه در تورات کنونی آمده تفاوت دارد؛ علاوه بر موسی که شخصیتش در این تورات با شخصیت موسی تورات کنونی متفاوت بوده، داوود و سلیمان نیز که در تورات کنونی دو شاه بوده‌اند که خطاهای بزرگی هم داشته‌اند ولی پیامبر نبوده‌اند و کسان دیگری در زمان آنها نبوت داشته‌اند، در تورات یهودان حجاز هر دو شان پیامبران گزیدهٔ خدا بوده‌اند. در تورات کنونی داوود و سلیمان پادشاهان یک شهر و چند روستا بوده‌اند، ولی

در داستان آن تورات دیگر که در قرآن نیز آمده است داوود و سلیمان شاهان سراسر گیتی بودند و کلیه موجودات روی زمین در فرمان داشتند. داستان ابراهیم نیز در آن تورات - آن گونه که در قرآن آمده - با تورات کنونی تفاوت بسیار داشته است. یقیناً تورات دیگری نزد یهودان حجاز بوده که داستانهایش با داستانهای تورات یهودان اورشلیم تفاوت داشته، و آنچه مردم حجاز می شنیده اند داستانهای این تورات دیگر بوده، توراتی که کشتارِ یاد شده را مربوط به مصر می دانسته، و هامان را - به درستی - وزیر فرعون مصر (یعنی شهریار مصر) می دانسته است. نام هامان در شش مورد در قرآن آمده و تصریح شده که وزیر فرعون و همدست او برای نابودسازی بنی اسرائیل بود، و به همین سبب مورد خشم خدای بنی اسرائیل قرار گرفت؛ و سرانجام به کیفر کردار بدش رسیده همراه فرعون غرق شد.

نوشته‌هایی که در سدهٔ اخیر در مصر، در همین جزیرهٔ یب (جزیره الفیله)، کشف شده حقیقت رخداد را برای ما بیان داشته است، و با بازخوانی آنها معلوم می شود که اصل واقعه در مصر اتفاق افتاده بوده است. اما نویسندگان تورات کنونی حضور جماعات یهودی در مصر به رسمیت نمی شناخته‌اند، و عقیده داشته‌اند که پس از آنکه بنی اسرائیل همراه موسا از مصر گریختند دیگر هیچ‌گاه هیچ یهودی‌ئی در مصر نبود. یهودان مصر نیز اختلافشان با یهودان اورشلیم به حدی بود که قبلهٔ آنها را به رسمیت نمی شناختند و قبلهٔ خاص خودشان را داشتند که در همان جزیره ساخته بودند. علت سکوت تورات کنونی (تورات اورشلیم) دربارهٔ یهودان مصر نیز همین است.

اینک داستانِ رهاییِ یهودان از کشتار همگانی با یک نماد دینی به نام «فوریم» گره خورده و از آن به عنوان یکی از مهمترین رخدادهای تاریخ یهود یاد می شود و همه ساله یهودان در سراسر گیتی آن روز را گرامی می دارند؛ گرامی داشت روزی که قرار بوده یهودان کشتار همگانی شوند ولی دشمنان آنها که برضدشان توطئه چیده بوده‌اند کشتار شده‌اند تا بندگان گزیدهٔ خدای اسرائیل زنده بمانند و نام خدایشان جاویدان بماند. این داستان در تورات کنونی چنین آمده است:

در زمان آحشویروش، همان آحشویروش که از هند تا حبش بر صد و بیست و هفت ولایت سلطنت می کرد، در آن ایام در حینی که آحشویروش پادشاه برکرسی سلطنت خویش در دارالسلطنهٔ شوش نشسته بود، در سال سوم از سلطنتش ضیافتی برای جمیع سروران و خادمان خود برپا نمود و بزرگان پارس و ماد از امرا و سروران ولایتها به حضور او بودند. پس مدت مدید صد و هشتاد روز توانگری جلال سلطنت خویش و

مجد و عظمت خود را جلوه می داد. پس از انقضای آن روزها پادشاه برای همه کسانی که در دارالسلطنه شوش از کهنتر و مهتر یافت شدند مهمانی هفت روزه در ساختمان باغ قصر پادشاه برپا نمود. پرده‌ها از کتان سفید و لاجورد باریسمانهای سفید و ارغوان در حله‌های نقره بر ستونهای مرمر سفید آویخته و تختهای طلا و نقره بر سنگ فرشی از سنگ سماق و مرمر سفید و مرمر سیاه بود. و آشامیدن از ظرفهای طلا بود و ظرفها را اشکال مختلف بود و شرابه‌های ملوکانه بر حسب کرم پادشاه فراوان بود. و آشامیدن بر حسب قانون بود که کسی بر کسی تکلف نمی نمود، زیرا پادشاه درباره همه بزرگان خانه اش چنین فرموده بود که هر کس موافق میل خود رفتار نماید. شهبانو و شتی نیز ضیافتی برای زنان خانه شاهی آحشویروش پادشاه برپا کرد.

در روز هفتم چون دل پادشاه از شراب خوش شد هفت خواجه سرا یعنی مهمان و بزنا و حربونا و بختا و ابغتا و زاتر و کرکسرا که در حضور آحشویروش پادشاه خدمت می کردند را فرمود که شهبانو و شتی را با تاج شاهی به حضور پادشاه بیاورند تا زیبایی او را به خلایق و سروران نشان دهد، زیرا که نیکو منظر بود. اما شهبانو و شتی نخواست که به حسب فرمانی که پادشاه به دست خواجه سرایان فرستاده بود بیاید. پس پادشاه بسیار خشمناک شده غضبش در دلش مشتعل گردید. ... آنگاه «ممنوکان» به حضور شاه عرض کرد که ... اگر این عمل و شتی نزد زنان در ممالک شایع شود شوهرانشان در نظرشان خوار خواهند شد.

پس از این واقعه شاه می فرماید که دیگر و شتی حق ندارد که در بزمهای شاه حضور یابد. سپس تصمیم می گیرد که همسر دیگری بگیرد و به جای و شتی شهبانوی ایران کند. مردی یهودی در شوش است که مردخای نام دارد و دختر عمویش را که پدر و مادرش مرده اند در خانه اش سرپرستی می کند. این دختر که هدسه نام دارد را مردخای به عنوان یک دوشیزه ایرانی که نامش استر (ستاره) است به کارگزاران شاه معرفی می کند تا به شاه نشان داده شود.

پس چون فرمان پادشاه شایع شد و دختران بسیار در دارالسلطنه شوش زیر دست «هیجای» جمع شدند، استر را نیز به خانه پادشاه زیر دست هیجای که نگهبان زنان بود آوردند. و آن دختر به نظر او پسند آمده توجه او را جلب کرد. ... پس استر را در سال هفتم سلطنت آحشویروش پادشاه در ماه دهم که ماه طیبت باشد به قصر شاهی آوردند. و پادشاه استر را بیش از همه زنان دوست داشت و بیش از همه دوشیزگان در حضور وی نعمت و التفات یافت، لذا تاج شاهی را بر سرش گذاشت و او را به جای

وشتی شهبانوی خویش کرد... .

در آن ایام در حینی که مردخای در دروازه پادشاه نشسته بود دونفر از خواجه سرایان پادشاه و حافظان آستانه یعنی بغتان و تارش غضبناک شده خواستند که بر آحشویروش پادشاه دست بیندازند. و چون مردخای از این امر اطلاع یافت آن را به شهبانو استر خبر داد، و استر از زبان مردخای به شاه اطلاع داد. پس این امر را تفحص نموده صحیح یافتند و هر دو ایشان را بردار کشیدند و این قصه در حضور پادشاه در کتاب تواریخ ایام نوشته شد.

پس از این وقایع آحشویروش پادشاه، هامان ابن همداتا اجاجی را عظمت داده به درجه بلند رسانید و کرسی او را از تمامی رؤسائی که با او بودند بالاتر گذاشت و جمیع خادمان شاه که در دروازه شاه بودند به هامان سر فرود می آوردند و سجده می کردند، زیرا که شاه چنین فرموده بود. لیکن مردخای سر فرود نمی آورد و او را سجده نمی کرد. و خادمان شاه که در دروازه شاه بودند از مردخای پرسیدند که تو چرا نسبت به فرمان شاه بی توجهی می نمائی؟ هر چند روز به روز به او می گفتند به ایشان گوش نمی داد. پس هامان را خبر دادند تا ببینند که آیا کلام مردخای ثابت می شود یا نه، زیرا به ایشان خبر داده بود که من یهودی هستم.

و چون هامان دید که مردخای سر فرود نمی آورد و او را سجده نمی نماید از غضب مملو گردید. و چونکه دست انداختن بر مردخای تنها به نظر او سهل آمد و او را از قوم مردخای اطلاع داده بودند، پس قصد هلاک نمودن جمیع یهودیانی کرد که در تمام مملکت آحشویروش بودند، زیرا که قوم مردخای بودند.

در ماه اول از سال دوازدهم سلطنت آحشویروش که ماه نیشان باشد، هر روز در حضور هامان و هر ماه تا ماه دوازدهم که ماه آزار باشد فور یعنی قرعه می انداختند. پس هامان به آحشویروش پادشاه گفت: قومی هستند که در میان قومها در جمیع ولایتهای مملکت تو پراکنده اند و شرائع ایشان مخالف همه قومها است و شرایع پادشاه را به جا نمی آورند و ایشان را چنین وا گذاشتن برای پادشاه مفید نیست. اگر پادشاه را پسند آید حکمی نوشته شود که ایشان را هلاک سازند. ... پس کاتبان پادشاه را در روز سیزدهم ماه اول احضار نمودند و بر وفق آنچه هامان امر فرمود به امیران پادشاه و به والیانی که بر هر ولایت بودند و بر سروران هر قوم مرقوم شد. ... تا همه یهودیان را از پیر و جوان در یک روز یعنی سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آزار باشد هلاک کنند و

اموال ایشان را غارت کنند... و این حکم در دارالسلطنه شوش نافذ شد و پادشاه و هامان به نوشیدن نشستند، اما شهر شوش مشوش بود.

چنانکه می‌بینیم، شاهنشاه ایران می‌خواسته شهبانو را طلاق بدها و با دختر دیگری ازدواج کند و این دختر را شهبانوی ایران سازد، و یک یهودی حيله‌گر او را فریب می‌دهد و یک دختر یتیم یهودی را به‌عنوان اینکه ایرانی است به شاهنشاه قالب می‌کند، و این دختر بی‌نام و نشان یهودی شهبانوی ایران می‌شود. نه شاهنشاه و نه هیچ‌کس از درباریان و بزرگان ایران متوجه این فریب بزرگ نمی‌شود. شاهنشاه مثل یکی از دهاتی‌ها، وقتی می‌خواسته زن بگیرد، چیزی جز زیبایی دختر برایش اهمیت نداشته، و همینکه دختر را دیده او را پسندیده و بی‌پرس و جو گرفته و تاج بر سرش نهاده شهبانو کرده است.

به‌نظر می‌رسد که این بخش داستان می‌بایست از داستان معروف «نارگیلیه» گرفته شده باشد که یونانیها می‌گفتند ایرانیها او را به‌آتن فرستادند، و او نزد حاکمان آتن برای خودش جا باز کرد و همه اسرار آتن را برای دربار ایران می‌فرستاد و در یونان جنگ داخلی به‌راه افکند، جنگی که سالها ادامه یافت و خرابیها و کشتارها به‌دنبال آورد.

دربار شاهنشاهی هم چنان خانه بی‌در و پیکری بوده که یک مرد بی‌نام و نشان به‌نام مردخای پس آنکه چند روزی در کنار دروازه‌اش نشسته بوده با حيله‌گری برای خودش در آن جا باز کرده بوده و به‌مقام بلند رسیده است بدون آنکه معلوم شود که اهل کجا است و از چه خاندان و قومی است و از کجا آمده است. هیچ‌کس از بزرگان دربار ایران نیز از اصل و نسب و پیشینه او هیچ آگاهی نداشته است. شاهنشاه حتی خبر نداشته که یهودان دین دیگری دارند و طبق احکام دین ایرانی رفتار نمی‌کنند، و همدان اجاجی این را به‌او اطلاع داده و از او اجازه گرفته که همه یهودان را کشتار و نابود کند.

جالبترین بخش این داستان رسم قرعه‌اندازی در دربار شاهنشاه برای آن بوده که تصمیم بگیرند که در پایان هر سال باید کدام یک از اقوام زیرسلطه شاهنشاهی قتل عام شوند (در ماه اول از سال دوازدهم سلطنت آحشویروش که ماه نیسان باشد، هر روز در حضور هامان و همراه تا ماه دوازدهم که ماه آذار باشد فور یعنی قرعه می‌انداختند.) و آن سال قرعه به‌نام یهودان درآمد و قرار شد که یهودان سراسر جهان در روز سیزدهم ماه آخر سال کشتار و نابود شوند.

مردخای یهودی که استر را حيله‌گرانه شهبانوی ایران کرده بود همه‌روزه به‌طور ناشناس در برابر دروازه خانه شاه می‌نشست، و اتفاقاً زمزمه دو مرد خشمگین مست از نوکران شاه که تصمیم به کشتن شاه گرفته بودند را شنید و آن را توسط استر به‌شاه رساند. این خدمت که جان

شاه را نجات داده بود سبب شد که او دروازه بان خانه شاه شود. شاه خیر نداشت که مردخای از خویشان استر و پرورنده او است. هامان وقتی متوجه می شود که مردخای از قوم یهود است تصمیم می گیرد که همه یهودان جهان را نابود کند. علت این امر نیز فقط یهودی بودن مردخای است نه چیز دیگری. مردخای به استر رهنمود می دهد که برای به کشتن دادن هامان توطئه بچیند. پس استر از شاه اجازه می گیرد که هامان را با شاه مهمان کند. در همین روزها شاه به یاد مردخای می افتد و بر آن می شود که به مردخای به خاطر خدمتی که با افشای توطئه قتل به او کرده است پاداش بزرگی بدهد، و این در حالی بود که هامان قصد بردار کردن مردخای را داشت و دار را نیز آماده کرده بود. در این مهمانی استر به هامان سخنانی می گوید که باعث خشم شاه بر هامان می شود و شاه برای فرونشاندن خشم خویش به باغ قصر می رود تا قدم بزند. و چون شاه خارج می شود، استر زمینه می چیند که هامان وارد خوابگاه او شود و در غیاب او بر بستر او بخوابد. هامان فریب می خورد و وارد خوابگاه استر می شود و روی بستر او می خوابد، و شاه می آید و او را می بیند و به جلاد می سپارد تا اعدامش کند.

چون پادشاه از باغ قصر به مجلس برگشت، هامان بر بستری که استر بر آن می خوابید افتاده بود. پادشاه گفت: آیا شهبانو را نیز در خانه من بی عصمت می کند؟ سخن هنوز بر زبان پادشاه بود که روی هامان را پوشاندند. آنگاه «حربونا» - یکی از خواجه سرایانی که در حضور پادشاه بود گفت: اینک دار پنجاه ذراعی که هامان آن را به جهت مردخای که آن سخن نیکو برای پادشاه گفته است فراهم نموده در خانه هامان حاضر است. پادشاه امر فرمود که هامان را بر همان دار به صلیب بکشند. پس هامان را بر داری که برای مردخای فراهم کرده بود بر دار کشیدند و خشم پادشاه فرو نشست.

چنانکه می بینیم، انبیای یهودی این داستان را با بخیه کردن چند داستان که در اینجا و آنجا شنیده بوده اند بسیار ساده لوحانه ساخته اند. علاوه بر داستان نارگیلیه، جای پای یکی از داستانهای کتیسیاس دروغین نیز در اینجا به خوبی نمایان است. استاتیرای داستان کتیسیاس به زن «احشوروش» تبدیل شده، و برخی از داستانهای توطئه در دربار داریوش دوم و اردشیر دوم که کتیسیاس به پروشات (یعنی پریزاتیش) نسبت داده نیز وارد داستان استر شده است. پروشات می شود وشتی، و استاتیرا می شود استر.

داستانهایی این گونه در تورات بسیار است که از این سو و آن سو گرفته شده و بخیه شده و مصادره شده و به قوم یهود نسبت داده شده است. انبیای یهود در موارد بسیاری چنین

بخیه‌هائی انجام داده داستانهائی را به خودشان وابسته‌اند، و از آن جمله داستان معروف به آب انداختن موساست که رونویسی از داستان سارگون اکادی است که اتفاقاً متن اصلی آن در کاوشهای باستانشناسی سدهٔ اخیر از زیر زمین بیرون آمده و ترجمه و منتشر شده است. همچنین است داستان نوح که رونویسی ناقصی از بخشی از الواح معروف گلگامیش است، و آن فیضان عظیمی بوده که در زمانهای بسیار دوری در سرزمین سومر اتفاق افتاده بوده است، و پیش از این در جای خود به آن اشاره کردیم.

اگر شاخ و بالهای داستانِ استر و مردخای را بزدائیم خواهیم دید که اصل داستان همان موضوع جزیرهٔ یب در مصر است. وقتی به نامهای شخصیت‌هائی که در این داستان آمده است دقت کنیم، می‌بینیم که نامها آرامی‌اند. قهرمان این داستان نیز همان «هامان پسر همداتا اجاجی» است. «اجاجی» یعنی از قبیلهٔ اجاج، که گفتیم یکی از قبایل کنعانی فلسطین بوده است. شهریار مصر نیز جایش را به شاهنشاه داده و شاهنشاه نیز خشیارشا است. همهٔ این دستکاریها برای آن بوده که تا بر اهمیت رخداد افزوده گردد و قوم یهود اهمیت و منزلت بیشتری برای خودش بتراشد. شاخ و بال‌هایش نیز داستان نارگیلیه و بخشی از داستان کتیسایس دروغین، به علاوه یک داستان نامعلوم دیگر است که به هم بخیه شده‌اند. پروشات که در داستان کتیسایس زن داریوش دوم و مادر اردشیر دوم است در تورات به وشتی شهبانوی خشیارشا تبدیل شده است. استاتیرا که در داستان کتیسایس زن اردشیر دوم است در تورات شهبانوی بعدی خشیارشا است. توطئه‌گر در داستان کتیسایس پروشات است و قربانیش استاتیرا؛ ولی در داستان تورات، توطئه‌گر استر یهودی است. در داستان کتیسایس استاتیرا به توطئهٔ وشتی از میان می‌رود، در داستان تورات این وشتی است که به خشم شاه نابود می‌شود.

هدف انبیای یهود از وارد تورات کردن داستانِ استر و مردخای آن بوده که واقعهٔ دینی موسوم به فوریم را با دربار ایران پیوند دهند، و مثل دیگر داستانهائی که چندجای دیگر تورات نیز به خودشان نسبت داده‌اند در اینجا نیز خودشان را قوم برگزیده و ممتاز جلوه‌گر سازند. مگر ما نمی‌بینیم که آنها از یک غلام بی‌شان و مرتبت یهود به نام یوسف که گفته شده غلام زرخرید یک حاکم محلی در جائی از مصر بوده (احتمالاً در نقطه‌ئی از غرب رود اردن که جزو مصر بوده) که پدر و مادر و برادرانش را نیز به حاکم مصری فروخته بوده در یک روایت داستانی چه شخصیتی برای خودشان ساخته‌اند و چه گونه او را وارد کاخ فرعون کرده به تصمیم‌گیر دستگاه سلطنت فرعون تبدیل کرده‌اند؟ داستانِ استر و مردخای نیز با شاخ و

بالمهای بسیار آراسته شده است تا نشانگر عظمت قوم یهود باشد؛ قومی که به سبب احساس حقارت شدیدی که در اثر تحقیرهای شدید سده های متمادی در عمق روحشان انباشته شده بوده است برای خودشان به افسانه سازی‌هایی پرداخته اند تا احساس حقارت عینی را تبدیل به احساس غرور رؤیایی‌ئی کنند که انبیایشان همواره با پشتکار بسیار در آنها می دمیدند. و الحق که در این راه بسیار هم موفق بودند. همین افسانه‌ها بوده که قوم یهود را به عنوان یک قوم مشخص برای همیشه در تاریخ حفظ کرده تا آنکه در روزگار ما به چنین موقعیت ممتازی در جهان رسانده و به حاکمان حقیقی جهان تبدیل کرده است.

در داستان استرو و مردخای اساسی ترین ویژگی قومی یهود نیز بیان شده است، و آن رؤیای نابودسازی مخالفان قوم یهود و سلطه انحصاری بر جهان است؛ موضوعی که دهها بار در تورات توسط خدای اسرائیل فرمان داده شده است و در جای خود اشاره‌ئی به آن خواهیم داشت. این رؤیا در داستان استر به ساده‌انگاری یک روستایی بی خبر از دنیا و جمعیت کشورها ولی مالا مال از احساس حقارت و آتش کینه و دارای روحی دیو صفت و درنده‌خو و تشنه خون بیان شده است. در این داستان، قرعه اندازی سالانه مزعومی که برای کشتار یکی از اقوام زیر سلطه شاهنشاهی انجام می گرفته به تدبیر یک زن و مرد یهودی به کشتار دسته جمعی دشمنان یهود در سراسر جهان می انجامد؛ انجام این دستور نیز به خود یهودان واگذار می شود تا به دلخواه خودشان دشمنانشان را در هر جا که هستند کشتار کنند:

پادشاه به همه یهودیانی که در همه شهرها بودند اجازه داد که به جهت جانهای خود جمع شده مقاومت نمایند، و تمامی قومها و ولایتها را که قصد اذیت ایشان می داشتند با اطفال و زنان ایشان هلاک کنند و بکشند و نابود کنند و اموالشان را تاراج کنند. و حکم پادشاه در یک روز یعنی سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذار باشد به همه ولایتهای احشویروش رسانده شد که یهودیان در آن روز جمع شوند و از دشمنان خود انتقام بکشند. ... و در همه ولایتها و جمیع شهرها در هر جائی که حکم و فرمان پادشاه رسید برای یهودیان شادی و سرور و بزم و روی خوش بود، و بسیاری از قومهای زمین به دین یهود گرویدند زیرا که ترس از یهودان بر ایشان مستولی شده بود.

و در روز سیزده ماه دوازدهم که ماه آذار باشد، ... یهودان بر دشمنان خود استیلا یافتند و در همه ولایتهای احشویروش پادشاه جمع شدند تا بر آنان که قصد ایشان داشتند دست ببندازند. و جمیع رؤسای ولایتها و امیران و والیان ایشان و عاملان پادشاه یهودان را اعانت کردند زیرا که ترس از مردخای بر دل ایشان مستولی شده

بود از آن رو که مردخای در خانه پادشاه معظم شده و آوازه او در همه ولایتها شایع گردیده بود. پس یهودان جمیع دشمنان خود را به شمشیر زده کشتند و هلاک کردند، و با ایشان هر چه خواستند کردند، و فرزنداطا و دلون و اسفانا و فورانا و ادلیا و اریدانا و فرمشنا و اریسا و اریدا و بزانا یعنی همه پسران همداتا که دشمن یهود بود را کشتند. ... در دارالسلطنه شوش پانصد نفر و ده پسر هامان را کشته و هلاک کردند، ... و ده پسر هامان را بر دار آویختند. ... و باز در روز چهاردهم آذار یهودان در شوش جمع شدند و سیصد نفر را کشتند، و در سایر ولایات هفتاد و هفت هزار نفر را کشتند. ... و مردخای یهودی بعد از اخشویروش پادشاه شخص دوم مملکت بود.

به این ترتیب، انبیای داستان پرداز تورات امور شاهنشاهی هخامنشی را در رؤیایشان به دست مردخای یهودی می دهند. ولی در داستانهای دیگرشان که همچنان مربوط به یهودان میان رودان و خوزستان است، سخن از بیچارگی یهودان است، و کمکهائی که دربار ایران به آنها می کند تا بتوانند به دیار خودشان برگردند و شهرشان اورشلیم و معبد نیاکانشان را بازسازی کنند؛ و آنرا پیش از این خواندیم. مردخای این افسانه پس از این به کلی فراموش می شود، و همچنین استر این افسانه. ولی شاید مردی به نام مردخای و زنی به نام استر در خاندانهای مقدسین یهودان خوزستان وجود داشته اند بدون آنکه هیچ ارتباطی با دربار ایران داشته باشند؛ ولی از نامشان برای ساختن این افسانه استفاده شده است؛ همچنان که از نام یکی از انبیای افسانه های یهود که دانیال بوده برای ساختن چندین افسانه مشابه که یک زمان ۳۰۰ ساله را دربر می گیرد استفاده کرده اند، و یکی از سوره های بزرگ تورات (کتاب دانیال) به افسانه های او اختصاص دارد. دانیال افسانه تورات در زمان نبوخذ نصر (اواخر سده هفتم پم) پیامبر بوده و به دربار نبوخذ نصر راه یافته و برای نبوخذ نصر پیش گویی کرده، صدسال بعد در زمان داریوش بزرگ به دربار ایران راه یافته و دارای عظمت بود، در دربار داریوش دوم هم مقام مهمی داشته، تا زمان داریوش سوم زنده بوده و از برافتادن شاهنشاهی هخامنشی خبر داده است. داستانهای مربوط به زندگی این دانیال نیز بخیه چندین افسانه محلی است که در زمانی از سده دوم پم از جاهای گوناگون گردآوری شده است.